

مطالعه تطبیقی و تحلیلی مفهوم و جایگاه طرف ثالث قرارداد

| محمود حبیبی* | استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد تهران، واحد
تهران شمال، تهران، ایران

چکیده

در قراردادی که طرفین برای خود منعقد می‌کنند، ممکن است حق یا تعهدی نیز برای ثالث ایجاد کنند. در مورد اینکه نمی‌توان برای ثالث به‌طور مستقیم ایجاد تعهد کرد، تقریباً اختلاف نظر وجود ندارد. آنچه که مورد بحث است، امکان ایجاد حق مستقیم برای ثالث به‌موجب قرارداد، خواه با رضایت قبلی یا بعدی یا عدم رضایت او است. در این مقاله به بررسی پیشینه، مفهوم، ماهیت و آثار حقوقی تعهد به سود ثالث و نیز به تحلیل جایگاه طرف ثالث قرارداد پرداخته می‌شود. به این مفهوم که شخص ثالث، لزوماً و همیشه خارج از قرارداد نبوده و می‌توان در مواردی وی را یکی از طرفین قرارداد محسوب داشت که می‌تواند از آثار مستقیم عقد منتفع شود. این بررسی بیش‌تر مبتنی بر مطالعه در حقوق کامن‌لا و تا حدودی رومی-ژرمنی است که با تأکید بر نظریات حقوقدانان و رویه قضائی صورت می‌گیرد. واژگان کلیدی: تعهد به سود ثالث، آرای محاکم، طرف ثالث قرارداد، دکترین عوض و اصل نسبی بودن قرارداد.

مقدمه

در طول زمان، قاعده‌ای پذیرفته شده وجود دارد که «مردم در انعقاد قرارداد برای خویش آزادند» و این آزادی را اصولاً نمی‌توان جز در صورت تعارض آن با مفاهیمی ارزشمندتر از آزادی فردی محدود کرد یا انکار نمود. این اصل که باید از آن به عنوان بال حقوق قرارداد یاد کرد، به سان سکه‌ای است که اغلب يك روی آن مورد تحلیل قرار گرفته است: همه در انعقاد قرارداد آزادند و قانون ملزم به ارج نهادن به توافق آن‌ها است. باید پذیرفت که هیچ‌کس حق ندارد برای دیگران قرارداد تشکیل دهد و از این راه حق یا تعهدی را بر دارایی او بیافزاید و حقوق نه تنها از این ساختار حمایت نمی‌کند، بلکه باید آن را منع کرده یا تا حد امکان محدود کند.

دلیل این همه سخت‌گیری آشکار است: همان آزادی برای انعقاد قرارداد برای خود - که ممکن است موجب حقوق و تعهداتی باشد - در شخصی که طرف قرارداد نیست، تقویت‌کننده این تحلیل است که نمی‌توان آزادی او را خدشه‌دار کرد و به جای او تصمیم گرفت. این توجیه آنجا که عقدی به زبان ثالث شکل می‌گیرد، به قدری واقع‌بینانه است که گریزی از اعلام بی‌اعتباری آن عقد نمی‌توان داشت.

تنها جایی که می‌توان به بحث گذاشت، آنجاست که در ضمن قراردادی که طرفین میان خود منعقد می‌کنند، شرطی هم به سود ثالث شود یا اینکه یکی از دو مورد معامله (یا در عقود غیر معوض، تمام عوض مادی) به سود ثالث قصد شود. در این حالت است که ضرورت احترام به آزادی دیگران و عدم منت بر او از يك سو و اینکه نباید احسان - ولو خودسرانه - را مانع شد، از سوی دیگر، تلاقی و تداخل پیدا می‌کنند و باید به ناچار یکی را برگزید.

این‌گزینه‌اش اگر به نفع آزادی فردی و اعلام بی‌اعتباری قرارداد به سود ثالث خاتمه یابد، از حیث تحلیلی مشکل خاصی ایجاد نمی‌کند و تنها با ایراداتی روبرو است که بیش‌تر وجه اجتماعی دارند. از جمله آن‌ها، بی‌توجهی به شرایط خاص ثالثی است که به هر دلیل توان انعقاد قرارداد و دستیابی به موضوعی که به سود او تعهد شده را ندارد و یا اینکه تفاوتی میان او و طرفی که دینش ابراء می‌شود، وجود ندارد که اولی بدون رضایت مدیون مجاز باشد و دومی که فقط يك نفر به طرف آن افزوده شده، باطل اعلام شود. اگر این نظر برگزیده شود که تعهد به سود ثالث - خواه اعلام رضایت بعدی او شرط باشد یا نه - معتبر و دارای اثر حقوقی است، در آن صورت بدون به رسمیت شناختن حق اجرای مستقیم قرارداد به سود ثالث و توانا سازی قانونی او به طرح دعوی قراردادی برای وصول حق‌اش، فاقد ارزش حقوقی و به نوعی دارای چهره توهین‌آمیزتری نسبت به ثالث است. چه نفعی به او اعطا شده که توان دستیابی بدان را مطلقاً یا مستقل از اعطاکننده ندارد.

همین مباحث و ضرورت‌های دیگری که خواهد آمد بهانه کافی به دست می‌دهد که مفهوم، محدوده و آثار تعهد به سود ثالث مورد بررسی مجدد قرار گیرد. شایان ذکر است که در این مقاله تنها به بحث از تعهد به سود ثالث در حقوق خارجی، از جمله حقوق کامن‌لا و رومی-ژرمنی به‌طور کلی؛ انگلیس، آمریکا، فرانسه، آلمان و ژاپن پرداخته خواهد شد و جایگاه و ماهیت تعهد به سود ثالث در حقوق داخلی موضوع بررسی نخواهد بود. از حیث تقسیم‌بندی مطالب، در گفتار اول به کلیات مربوط به مفهوم شخص ثالث و پیشینه نظریات و دکترین‌های موجود خواهیم پرداخت. سپس مبانی و ماهیت حقوقی تعهد به سود ثالث بررسی می‌شود و سرانجام در گفتار سوم به آثار تعهد به سود ثالث خواهیم پرداخت.

۱. کلیات (مفاهیم و پیشینه)

اگرچه طرح بحث واژه‌ها در حقوق امروز اهمیت پیشین خود را از دست داده است، اما برخی حقوقدانان با مطرح ساختن آن در مورد عبارات به‌کار رفته در قوانین مدنی کشورها، برای آن آثار حقوقی تصور کرده‌اند. یکی از این عبارات «شخص ثالث» است که تقریباً در قوانین تمام کشورها با همین مضمون به‌کار رفته است. دکتر صبری حمدخاطر در رساله دوره دکتری خود که به سال ۲۰۰۱ در عمان اردن چاپ شده این تعبیر را مورد انتقاد قرار داده و پیشنهاد کرده است که به جای آن از واژه «غیر» استفاده شود.

بعد از طرح این بحث لفظی، درک دقیق مفهوم و مبنای تعهد به سود ثالث مستلزم آن است که تحولاتی که در سیستم‌های حقوقی مختلف روی داده و در جهت شناسایی حقوق قراردادی برای ثالث ذینفع تعدیل شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد. در دو فراز جداگانه به این دو بحث خواهیم پرداخت.

۱-۱. مفهوم شخص ثالث

ژوسران، «غیر» را به شخصی تعریف می‌کند که با هیچ‌یک از طرفین عقد، در حال یا آینده رابطه‌ای ندارد. از دید او بر همین مبناست که ماده ۱۱۶۵ ق.م.ف اصل نسبی بودن عقود را تشریح کرده است (دکتر حمدخاطر، ۲۰۰۱: ۵۰). به نظر می‌رسد مقصود از غیر کسی است که به مرحله انعقاد قرارداد مربوط نباشد، وگرنه مسلم است که هر قراردادی امکان دارد که حقوق اشخاص ثالث را متأثر ساخته یا در صدد تحمیل تعهداتی به ایشان باشد. در مرحله اول شخصی بودن قرارداد به نوعی حریمی برای عاقدین و اشخاص دیگری که در حال حاضر با قرارداد ارتباط دارند یا در آینده چنین خواهند بود، ترسیم می‌کند که اشخاص دیگر از آن خارج‌اند و در مرحله دوم نسبی بودن قرارداد چتر حمایتی برای اشخاص ثالث فراهم می‌آورد که طرفین عقد از آن بی‌بهره‌اند.

بیگانگی فعلی نسبت به عقد کافی نیست: اگرچه عقد به هیچ وجه گذشتگان از طرفین آن را دچار نمی‌سازد، اما آینده می‌تواند عده‌ای را متعهد سازد که در مرحله انعقاد قرارداد جایگاهی نداشته‌اند. منتقل‌الیه و وارث از این قسم‌اند و از این رو اگرچه نسبت به عقد به هنگام انعقاد آن «ثالث» به‌شمار می‌آیند، اما به هنگام اجرا یا در حین اجرا یا حتی بعد از سقوط تعهدات و برای مسؤلیت قراردادی طرف شمرده می‌شوند.

بنابراین باید گفت که عده‌ای ثالث، همچون قائم‌مقام و بستانکار این قابلیت را دارند که وصف «غیربیگانه» را از عقد کسب کنند (دکتر حمدخاطر، ۲۰۰۱: ۵۳). در تمام موارد مذکور الحاق به تعهدات قراردادی به نوعی ارادی و متعارف است و از این رو نمی‌توان شخصی را در مرحله اجرای قراردادی طرف تعهد شمرده که در زمان انعقاد آن هیچ سمتی نداشته و کسی هم به جای او (مالک آن زمان یا مورث و...) اعلام رضایت نکرده است. برای مثال، نمی‌توان مالک را مسؤول نتایج عقدی دانست که خود سرانه میان اصیل و فضول شکل گرفته و او آن را تنفیذ نکرده است. او واقعاً نسبت به عقد بیگانه است و دست‌به‌دست شدن مال او دستاویزی برای قراردادی کردن حقوق احتمالی او در مقابل اتلاف و تسبیب دیگران بر اموال معامله‌شده (فضولی) نیست.

بحث از اصطلاح «غیر» به جای شخص ثالث در اصل به حقوق رُم برمی‌گردد که واژه اجنبی به شخصی که توافق بین طرفین سود و زیانی برای او در پی ندارد، اطلاق شده است. در حقوق فرانسه، پوتیه در استفاده از کلمه غیر^۱ دقت کامل را به کار برده و این ایده در تفسیر ماده ۱۱۶۵ ق.م.ف نیز رسوخ کرده، از این رو «غیر» تنها در شرایط ماده ۱۱۲۱ ق.م.ف از عقد دیگران منتفع شده، اما هیچ‌گاه متضرر نمی‌شود. داوری در این مورد را که کدام واژه مناسب‌تر است، به سرانجام مباحث موکول می‌کنیم.

۲-۱. تحول در مفاهیم و دکترین به سود ثالث

نخست باید گفت، دکترین نسبی بودن کامن‌لا دو چهره دارد: چهره اول این است که قرارداد نمی‌تواند به شخص ثالث مسؤولیتی تحمیل کند. این چهره بی‌تغییر مانده و مورد نزاع نیست. دوم اینکه به‌طورکلی قرارداد تنها برای طرفین آن موجد حق است، حتی اگر توافق صریحی بر تعلق نفعی به غیر شده باشد. چهره دوم مورد ایراد و بحث قرار گرفته و رویه قضائی مشتتی درباره آن وجود دارد. به‌لحاظ تاریخی، دکترین نسبی بودن قرارداد، اگرچه استنباط غیرمنطقی از ماهیت قرارداد بین طرفین به‌شمار نمی‌آمد، اما بسط و توسعه مفهوم آن در شرایطی که جامعه جهانی به دلیل انقلاب صنعتی در حال تحول بود، ناعادلانه محسوب می‌شد و عدم هماهنگی آن با نیازهای مدرن اثبات

1. I.a tiers.

شد. دخالت پارلمان انگلیس نیز تا سال ۱۹۹۹ تنها به صورت موردی و تصویب قوانین خاص بدون ایجاد قاعده و یا تصریح به استثنای اصل سابق بود.

بر همین اساس، بعید نبود که دادگاه‌ها با استدلال‌های مختلف به استثنای - البته توجیه‌پذیر - بر اصل شخصی بودن ترغیب شوند. مفهوم اصیل افشا نشده^۱ بر همین اساس در قرن ۱۸ به وجود آمد که به موجب آن شخصی که طرف قرارداد نبود، حق اقامه دعوا براساس آن را داشت. یا در قراردادهای بیمه، منافی برای عده‌ای در نظر گرفته می‌شد که طرف قرارداد نبودند. به این بحث، رواج اسناد تجاری قابل انتقال که ابتدا عرف، سپس رویه قضائی و سرانجام قانون^۲، حقوق اشخاص ثالث و مسئولیت تضامنی کلیه ظهرنویسان و صادرکننده را در آن به رسمیت شناخت، باید اضافه کرد.

گویی همه چیز برای شکستن قاعده‌ای بدساخته بسیج شده بود: عرف تجاری توجهی به اصل نسبی بودن قراردادها نداشت و کار خود را می‌کرد، تنها آنجا که قضیه به دادگاه کشیده می‌شد، محاکم به ندرت جسارت درهم شکستن رویه قضائی سابق را، که به نفع اصل شکل گرفته بود، در خود می‌دیدند.

در یک پرونده^۳، دادگاه در اعمال اصل نسبی بودن تردید نکرد؛ آنجا که هاردی ۷۰ پوند به کزو بدهکار بود و به موجب توافق میان هاردی و روگرز، دومی تعهد کرد تا در قبال التزام هاردی به انتقال خانه‌ای به وی، دین او را بپردازد. کزو علیه روگرز شکایت کرد و دادگاه هیچ‌گاه او را مستحق حقوق قراردادی توافق دیگران (هاردی و روگرز) نشناخت (چشایر و دیگران، ۱۹۹۱: ۴۵۲).

بی‌عدالتی این دیدمان در مقابل نامناسبی و بدی آن رنگ باخته بود: پرونده فوق مثبت این ادعا است؛ زیرا اعمال اصل نسبی بودن منجر به آن است که به جای یک دعوا، دو دعوا طرح شده و هر کدام بر مبانی مختلفی استوار شود.

حتی تو سل به دکتین عوض^۴ هم چاره ساز نگشت؛ در پرونده وِدِل علیه آتکینسون^۵ به سال ۱۸۶۱، با ازدواج خواهان و دختر ویلیام گای، قراردادی میان گای و پدر خواهان منعقد شد که به موجب آن هر دو تعهد کردند تا مبلغی را به خواهان (داماد) بپردازند. گای چنین نکرد و دعوای خواهان علیه مدیر تصفیه بعد از مرگ او بی‌توجه ماند. قاضی وایتمن^۶ نتوانست از آرای قبلی عدول کند، به نظر او:

1. Undisclosed Principal.
2. Bill of Exchange Act of 1882.
3. Crow v. Rogers [1724].
4. Doctrine of Consideration.
5. Tweddle v. Atkinson 1861.
6. Wightman J.

«از برخی آرا می‌توان استنباط کرد که بیگانه نسبت به عوض قراردادی، تنها زمانی حق طرح دعوا به استناد آن را دارد که چنان رابطه نزدیکی با طرفی که عوض را داده، داشته باشد که عملاً طرف قراردادی همچون او به نظر آید. پرونده جدیدی هم وجود ندارد که در آن نظر مخالف تقویت شده باشد. برعکس امروزه این بنیان برقرار است که بیگانه نسبت به عوض نمی‌تواند از مزایای قرارداد استفاده کند، حتی اگر عقد به سود او باشد».

قبل از ۱۸۶۱ هم پرونده‌هایی را می‌توان یافت که در آن شخص ثالث، مستحق به ادعای حقی بر مبنای قرارداد شده بود (برای مثال پرونده [Dutton v. Poole 1677]). اما با حکمی که در پرونده ودل علیه آتکینسون صادر شد، چشمه کم‌سوی تحول سال‌ها کور شد. ۵۰ سال بعد، این عقیده که ثالث حق ادعا بر مبنای قرارداد را ندارد، توسط مجلس اعیان در پرونده دانلوب علیه سلفریج^۱ به سال ۱۹۱۵ تأیید شد. حتی اعتراض قاضی دنینگ^۲ در پرونده اسمیت علیه ریور داگلاس^۳ به سال ۱۹۴۹ نیز با مخالفت مجلس اعیان روبرو شد و بی‌ثمر ماند.

در پرونده‌ای دیگر^۴، در قرارداد میان دو خویشاوند، پسربرادر تعهد به پرداخت مبلغی به صورت مستمری به زن عمو کرده بود. او مدت کمی بعد از مرگ عمو از این کار امتناع کرد و دعوای بیوه عمو به این دلیل مردود اعلام گشت که او سمتی در قرارداد طرفین نداشت. حتی ایده قاضی رید در دعوای میدلند علیه اسکروتون^۵، مبنی بر انعقاد دو قرارداد مجزا از هم میان طرفین عقد و یکی از ایشان با ذی‌نفع ثالث با این ایراد روبرو بود که هیچ عوضی برای عقد با ثالث قابل تصور نبود و این امر به دلیل تعارض با دکترین عوض، توجیه نظریه مذکور را - که در نوع خود جالب بود - با اشکال روبرو می‌ساخت.

پرونده ودل (که پیش‌تر تشریح شد) و پرونده دانلوب به خوبی بیانگر رابطه دکترین نسبی بودن قراردادها و دکترین عوض هستند. در دعوای دانلوب به موجب قراردادی میان دانلوب و شرکت دیو که برای تثبیت قیمت‌ها صورت گرفت، دیو به‌هنگام فروش محصولات دانلوب به سلفریج، لیست قیمت‌ها را نیز به آن شرکت تحویل داد. با این وجود، شرکت اخیر محصولات را به قیمتی کم‌تر از لیست به فروش رسانید. دعوای شرکت دانلوب علیه سلفریج را اتفاقی از قضات به این دلیل رد کردند که دانلوب عوضی در قرارداد سلفریج با دیو نداشت. البته قاضی ویسکونت هالدین^۶ در

1. Dunlop Pneumatic Tyre Co Ltd v Selfridge and Co Ltd [1915].
 2. Lord Denning.
 3. Smith and Snipes Hall Farm Ltd v River Douglas Catchment Board [1949].
 4. Beswick v Beswick [1968].
 5. Midland Silicones Ltd v Scruttons Ltd [1962].
 6. Viscount Haldane.

راهبرد تعیین‌کننده خویش به‌نوعی رابطه میان دکترین عوض و نسبی بودن قرارداد را مطرح ساخت که به موجب آن تنها طرف قرارداد می‌تواند بر مبنای آن طرح دعوا کند و دعوای دانلوپ به این دلیل مردود است که او طرف قرارداد با سلفریچ نیست (مک‌کندریک، ۲۰۰۰: ۱۳۸).

تا پایان سال ۱۹۹۰، هر سال از طرفداران دکترین نسبی بودن قراردادها کاسته می‌شد. شاید به این دلیل که اجرای بی‌عیب و نقص آن حقوق اشخاص ثالثی را پایمال می‌کرد که در عین رضایت کامل بر توافق دیگران به سود ایشان، راهی برای دخالت در ساختار قراردادی - به دلیل مرگ مشروطه و مقاومت وارثین او و ... - نداشتند. بسیاری از آثار و ابعاد دکترین، ساختگی، پیچیده و خشک بودند. به‌علاوه آنجا که با توسل به قوانین خاص، قراردادهای بیمه، حمل‌ونقل و نمایندگی شکل می‌گرفت، هیچ توجیهی نه برای انحراف - بلکه برای عدول کامل از دکترین - وجود نداشت. در انگلیس، قامت خشکیده دکترین بلندبالا، که به ندرت در برابر مشکلات مختلفی که ایجاد می‌کرد خمیده بود، به ناگاه با تصویب قانونی به نفع اشخاص ثالث در سال ۱۹۹۹ شکست و حداقل در آن چهره که به تعهد به سود ثالث ارتباط داشت، بحث و جدلهایی که به نفع یا علیه دکترین در قرن‌های متمادی انجام گرفته بود، با میل به یک سوی منصفانه و عمل‌گرایانه خاتمه یافت. اگرچه این تحول تمام سیستم‌های حقوقی را شامل نمی‌شود، اما باید این نکته مهم را مدنظر قرار داد که این ایده به آن سختی که در کامن‌لا وجود داشت در سیستم فرانسوی یا آلمانی وجود ندارد و همواره تعدیل آن به نفع اشخاص ثالث در قوانین و مقررات مورد توجه بوده است.

ناعادلانانه بودن دکترین نسبی بودن قراردادها، به‌ویژه در قراردادهای بیمه، عملاً نوعی تردید در اعتبار مطلق آن در رویه قضائی و گاه قوانین به وجود آورد. از آن‌رو به مرور قوانین خاصی برای استثنای حقوق اشخاص ثالث در عقود خاص به تصویب رسید. این قوانین را به‌طور خلاصه به شرح زیر می‌توان معرفی کرد:

الف. قانون جلوگیری از حریق (در کلان‌شهر) مصوب ۱۷۷۴.^۱ بند ۸۳ این قانون مقرر می‌دارد: در صورتی که خانه یا ساختمان بیمه شده در اثر آتش‌سوزی تخریب شود، جبران زیان وارده از سوی بیمه‌گر با تقاضای شخص یا اشخاصی که ذی‌نفع باشند، امکان‌پذیر است. این بدین معنی است که مستأجر می‌تواند به استناد قرارداد بیمه مالک و مالک نیز بر مبنای بیمه‌نامه مستأجر تقاضای پرداخت خسارات وارده را از بیمه‌گر کنند.

1. Fire Prevention (Metropolis) Act 1774.

ب. قانون دارایی زنان شوهردار، مصوب ۱۸۸۲.^۱ به موجب ماده ۱۱ این قانون، شوهر می‌تواند زندگی خویش را به سود زن و فرزندان خود بیمه کند. در آن صورت سرمایه بیمه بدون اینکه وارد دارایی او شود، به استفاده‌کنندگان تعیین شده انتقال می‌یابد.

ج. قانون اسناد قابل انتقال، مصوب ۱۸۸۲.^۲ بنابر ماده (۲) ۳۸، دارنده سند تجاری، در صورت عدم وصول به حق خویش حق طرح دعوا، نه تنها علیه بدهکار اصلی (صادرکننده یا برات‌گیر) را دارا است؛ بلکه می‌تواند به تمام امضاکنندگان سند که مسئولیت تضامنی دارند، نیز مراجعه کند.

د. قانون املاك ۱۹۲۵.^۳ به موجب بند (۱) ۵۶ این قانون، شخص ثالث می‌تواند دارای حقوقی همچون حق عبور یا حقوق دیگری شود. بدون اینکه انتقال ملك مانعی در راه حقوق او به وجود آورد. برخی حقوقدانان به استناد قانون مذکور معتقد شده‌اند که تعهد اشخاصی غیر از طرفین قرارداد به ترك فعل، بر مبنای همان قرارداد اصلی باقی است (ایلیوت و کویین، ۲۰۰۱: ۱۹۹).

ه. قانون حقوق اشخاص ثالث علیه بیمه‌گران مصوب ۱۹۳۰.^۴ بنابر ماده ۱ این قانون، طلبکار بیمه شده می‌تواند، از جمله در صورت فوت یا ورشکستگی او به دلیل انتقال بیمه‌نامه زندگی بیمه‌شده به او به طور مستقیم علیه بیمه‌گر طرح دعوا کند. البته حقوق ثالث تنها شامل مواردی می‌شود که بیمه‌شده می‌توانست داشته باشد (گزارش کمیسیون حقوقی پارلمان انگلیس درباره اصل نسبی بودن قرارداد و حقوق شخص ثالث، ۱۹۹۶: ۳۳).

و. قانون شرکتهای تجاری مصوب ۱۹۸۵.^۵ مطابق با ماده ۱۴ این قانون، اساسنامه و شرکت‌نامه، قراردادی را میان شرکت و شرکا موجب می‌شود. از این رو هر شریکی حق دارد که علیه شریک دیگر به استناد اساسنامه و مواد شرکت‌نامه طرح دعوا کند.

ز. قانون حمل و نقل جاده‌ای، مصوب ۱۹۸۸.^۶ مطابق با قانون مذکور، دارنده وسیله نقلیه موتوری ملزم به بیمه و سیله خود و یا سخ‌گویی در برابر مدعیانی است که از بابت آن وسیله نقلیه خسارت دیده‌اند. قانون به شخص ثالث این اختیار را می‌دهد تا مستقیماً علیه شرکت بیمه - با وجود اینکه طرف قرارداد با او به‌شمار نمی‌آید- به استناد بند (۷) ۱۴۷ طرح دعوا کند.

1. Married Women's Property Act 1882.
 2. Bills of Exchange Act 1882.
 3. Law of Property Act 1925.
 4. Third Parties (Rights Against Insurers) Act 1930.
 5. Companies Act 1985.
 6. Road Traffic Act 1988.

از این قوانین خاص که بگذریم، حقوق کامن‌لا در این خصوص به کندی متحول شده و اقدامات جسورانه اغلب در کانادا و استرالیا انجام شده است. دادگاه عالی استرالیا در پرونده شرکت تریدنت علیه مک‌نایس^۱ به سال ۱۹۸۸، اگرچه شخص ثالث را مجاز به تحمیل شرایطی به قرارداد کرد، اما قانون خاصی حامی این رویه نبود. بعدها «قانون قراردادهای (حقوق اشخاص ثالث)»^۲ در سال ۱۹۹۹ (از این به بعد، قانون ۱۹۹۹) توسط پارلمان بریتانیا به تصویب رسید و در سال ۲۰۰۱ در انگلیس و ولز قابل اجرا شد. با تصویب این قانون، رژیم حقوقی جدیدی به نفع اشخاص ثالث برای اجرای مستقیم عقود دیگران به رسمیت شناخته شد. تأثیر عمده این قانون را نمی‌توان در قراردادهایی که به طور مستقیم حقوق اشخاص ثالث را متأثر می‌سازند، همچون قراردادهای ساخت‌وساز، قراردادهای توزیع و صدور مجوزهای نرم‌افزاری انکار کرد (تیونگ‌مین، ۲۰۰۱: ۳۵).

این قانون همچنین حقوق کشورهای تابع سیستم کامن‌لا را - به‌ویژه آنجا که درگیر قراردادهای بین‌المللی هستند - متأثر خواهد ساخت (در مورد تأثیر قانون جدید انگلیس در سایر کشورهای تابع حقوق کامن‌لا، به‌ویژه در معاملات بین‌المللی، رجوع شود: تیونگ‌مین، ۲۰۰۱: ۵۳-۳۴).

قانون ۱۹۹۹ بریتانیا، منجر به تغییر بنیادین در حقوق قرارداد انگلیس در زمینه تعهد به سود شخص ثالث شده است. زیرا استثنای عمده‌ای به دکتترین نسبی بودن قراردادهای وارد می‌سازد. با وجود این و برخلاف پاره‌ای از تصورات، نباید قانون اخیر را مدیر تصفیۀ دکتترین نسبی بودن یا دکتترین عوض محسوب داشت. چراکه عقد نمی‌تواند تعهدی را به ثالث تحمیل کند و قانون این چهره از اصل را متحول نساخته است. آنچه سبب شده این است که ثالث، در شرایط خاصی، حق اجرای تعهدات قراردادی دیگران را - اگر به سود او باشد - پیدا کرده است. در مباحث بعدی قانون جدید انگلیس را که به‌عنوان تحول عمده در حقوق قرارداد به‌شمار می‌آید، بیش‌تر بررسی خواهیم کرد.

از بعد تطبیق کامن‌لا با حقوق رومی - ژرمنی و تابعان این سیستم باید اظهار داشت، حقوقدانان رومی بنابر قاعده‌ای نه فقط تعهد به سود ثالث را بلااثر می‌دانستند، بلکه وکالت در انعقاد قرارداد را هم در اوایل باطل می‌شمردند. «برای بلااثر شدن تعهد به نفع ثالث استدلال می‌کردند که شخص ثالث نمی‌تواند از تعهدی که بین دو نفر به‌عمل آمده منتفع شود، زیرا مداخله‌ای در عقد نداشته است و طرفین عقد نیز نمی‌توانند از آن تعهد منتفع شوند. چه تعهد به نفع آنان نبوده و خود آن‌ها هم چنین اراده‌ای نداشته‌اند» (مرحوم دکتر امامی، ۱۳۷۷: ۲۵۹). از جمله استثنائاتی که در حقوق رم بر اصل نسبی بودن در نظر گرفته می‌شد، Donato sub modo بود که بر اساس آن در هبه به سود

1. Trident General Insurance Co Ltd v. Mc Niece Bros Pty Ltd [1988].

2. The Contracts (Right of Third Parties) Act 1999.

شخص ثالث، تعهدی به سود او بر علیه متعهد برقرار می‌گردید، به گونه‌ای که می‌توانست قرارداد را علیه متعهد به اجرا بگذارد.

با نگاهی در عبارات مواد ۱۱۶۵ و ۱۱۲۱ ق.م.ف می‌توان به این نتیجه رسید که حقوق این کشور با حقوق انگلیس در رابطه با تعهد به سود ثالث دارای هماهنگی‌هایی است. بنابر ماده ۱۱۶۵ ق.م.ف، «توافق‌ها تنها در رابطه میان طرفین عقد دارای اثر هستند؛ آن‌ها نمی‌توانند تعهداتی را به اشخاص ثالث تحمیل کنند و فقط در موارد مذکور در ماده ۱۱۲۱، قرارداد می‌تواند اشخاص ثالث را منتفع سازد». نیز مطابق با ماده ۱۱۲۱، «یک نفر می‌تواند به سود شخص ثالثی هم منافی را مقرر کند، آنگاه که تصریح در ضمن شرطی باشد که به سود وی می‌کند یا هدیه‌ای است که به او می‌بخشد. شخصی که چنین شرطی کرده، نمی‌تواند از آن رجوع کند، اگر ثالث اعلام کرده باشد که می‌خواهد از آن منتفع شود».

ماده ۱۱۶۵ اصل نسبی بودن قرارداد را برقرار می‌سازد که تقریباً معادل خوبی برای دکتین Privity در حقوق کامن‌لا است. برخلاف حقوق انگلیس، در حقوق فرانسه، دادگاه‌ها قبل از سال ۱۸۲۰ معتقد بودند که خریدار کالاها نه تنها می‌تواند در قرارداد خویش حقوقی را بر علیه فروشنده مستقیم خود شرط کند، بلکه دارای این حق است که علیه سازنده اصلی کالاها یا واسطه‌ها (اعم از واردکنندگان یا عمده‌فروشان) نیز این شرط را برقرار سازد، البته استحقاق او به جبران خسارت قراردادی مشروط به این است که اثبات کند عیوب کالا از همان ابتدا وجود داشته است (نیکولاس، ۱۹۸۲: ۲۷۲).

تحول مفهوم اصل نسبی بودن قرارداد در حقوق فرانسه تا حدود زیادی مرهون تلاش‌های قضات و رویه قضائی است. از این حیث شاید یکی از مهم‌ترین و نخستین آرای صادره، رأی دادگاه تجدیدنظر لیون بود که با تفسیر موسع از ماده ۱۱۲۱ ق.م.ف اعلام داشت که قراردادهای بیمه عمر مشمول این ماده هستند و این نتیجه را گرفت که اگرچه حقوق استفاده‌کننده (ذی‌نفع) تا زمان مرگ بیمه‌شده قابل اجرا نیست، اما به هیچ‌وجه داخل در ترکه او (بیمه‌شده) نمی‌شود. این راهبرد، در سال ۱۸۸۴ به گونه‌ای از سوی دیوان عالی کشور فرانسه مورد تبعیت قرار گرفت؛ آنجا که دیوان به موجب حکمی ادعای بستانکاران متوفا را نسبت به سرمایه بیمه‌ای متعلق به ذی‌نفع ثالث، مردود اعلام کرد.

در حقوق آلمان، مسئله حقوق اشخاص ثالث در قرارداد، در پاره‌ای از موارد با توسل به حقوق قرارداد و گاه مسؤولیت مدنی مورد تحلیل قرار گرفته است. در حقوق نوین آلمان رجوع به حقوق رومی در این زمینه منتفی شد و به همان اصولی بازگشت شد که پیش‌تر وجود داشت. بر این اساس، ذی‌نفع ثالث دارای این حق است که به‌طور مستقیم حقوق خود را به استناد قرارداد علیه متعهد اجرا

کند. به نظر می‌رسد که قواعد رومی با رویه تجاری شکل گرفته راجع به اسناد تجاری قابل انتقال در اروپای غربی و نیازهای تجاری که مورد توجه قوانین تجاری بود، هماهنگی نداشت. از این رو سرانجام به هنگام تصویب قانون مدنی آلمان این راه حل انتخاب شد که پیچیدگی‌های نظری جدید رها شده و حقوق ساده قدیمی اجرا شود. پاراگراف اول ماده ۳۲۸ ق.م آلمان مقرر می‌دارد:

«در قرارداد ممکن است که اجرای حقی به سود ثالث شرط شده باشد. از این رو (در آن صورت) ثالث حق خواهد داشت که به طور مستقیم مطالبه اجرای تعهد کند».

چنانچه ملاحظه می‌شود حق ثالث به طور مستقیم از قرارداد ناشی می‌شود. از سوی دیگر پاراگراف دوم همین ماده این راهبرد را ارائه می‌دهد که لازم نیست حقوق ثالث مورد تراضی هر دو طرف قرارداد باشد؛ به موجب این بند، دادگاه می‌تواند وجود حقی را به نفع ثالث به استناد «شرایط و اوضاع و احوال و به ویژه هدف از انعقاد قرارداد» استنباط کند.

متعهد قراردادی دارای این حق است که در مقابل ثالث به همان معاذیری تمسک کند که در مقابل طرف قرارداد برای او باقی است (ماده ۳۳۴ قانون مدنی آلمان). اما دفاعیات مبتنی بر الزامات خارج از قرارداد - از جمله امکان استناد متعهد به بطلان قرارداد و آثار ناشی از آن - برای ثالث قابل تمسک نیست و نیز به موجب رأی دیوان عالی کشور آلمان، شخص ثالث نمی‌تواند به حقوقی که خارج از رابطه میان متعهد و متعهدله است، همچون حق استناد به تهاوتر متوسل شود (مارش، ۱۹۹۶: ۲۸۰).

اگرچه قانون مدنی آلمان قسمت بالنسبه وسیعی را به حقوق اشخاص ثالث در قراردادها اختصاص داده است و این مفهومی جز به رسمیت شناختن تعهد به سود ثالث و اعطای حق الزام به اجرای مستقیم تعهدات طرفین از سوی ثالث را ندارد؛ با این حال اینکه طرفین قرارداد نتوانند حقوق ثالث ذینفع را نادیده بگیرند، ساخته رویه قضائی است که به موجب آن، «قرارداد، با لحاظ هدف از انعقاد آن و اصل مهم حسن نیت اقتضای آن را دارد که تعهدات طرفین به رعایت احتیاط و احترام به حقوق طرف دیگر قرارداد به حقوق خواهان ثالث (ذی نفع ثالث) نیز تسری یابد» (رأی مورخ ۶ ژولای ۱۹۶۵ دیوان عالی کشور آلمان، نقل از مقاله پروفیسور لورنز در مجموعه مقالات یادبود پروفیسور لاوسون، ۸۶-۸۹. به نقل از: مارش، ۱۹۹۶: ۲۸۱).

از بُعد تاریخی در حقوق آمریکا (کورین، ۱۹۸۳: ۷۲۷)، دادگاه‌های این کشور قاعده عامی را بسط داده بودند که به موجب آن، با اینکه اجرای قرارداد امکان دارد که اشخاصی غیر از

منعقدکنندگان آن را منتفع سازد؛ ولی آن افراد حق اجرای قرارداد را ندارند.^۱ البته در بازنویسی (نخست) حقوق قرارداد، دو استثنای عمده لحاظ شد که در آن ثالث حق اجرای قرارداد به سود خویش را داشت: جایی که «ذی نفع بستانکار»^۲ باشد که در آن طلبکار مستحق اجرای تعهد بدین صورت بود که متعهد عقد اصلی دین او را بپردازد^۳ و مورد دوم ذی نفع متهب^۴ بود که در آن متعهد با قصد هبه به ذی نفع در مقابل طرف قرارداد تعهد می کرد و همین ایجاد حق به ثالث متهب اجازه می داد که در صورت عدم اجرای قرارداد از سوی مشروط علیه، اقدام به طرح دعوا علیه او کند.^۵ این تقسیم بندی از این حیث که بر مبنای هدف مشروطه استوار می گشت، با این ایراد منطقی روبرو است که امکان دارد ذی نفع متهب (رایگان) نیز بر متعهد حقی پیدا کند و در ردیف بستانکاران قرار گیرد (دکتر کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۴۳۴). همچنین دیدگاه دادگاه ها در زمینه در نظر گرفتن تنها دو دسته با این ایراد روبرو بود که امکان داشت که شخصی با اینکه ذی نفع محسوب می شود، در هیچ کدام از این دسته ها ننگنجد (سامر، ۱۹۸۲: ۸۸۰). همین عدم انعطاف سبب شد تا در بازنویسی دوم دسته بندی جدیدی ارائه شود. در «بازنویسی (دوم) حقوق قرارداد»^۶ بر حفظ اعتبار اصل نسبی بودن قراردادها تأکید شد. این مقرره میان ذی نفع مقصود^۷ و ذی نفع اتفاقی

۱. این رویه از پرونده های زیر قابل استنباط است:

Mississippi High School Activities Association v. Farris [1987]; Burke & Thomas v. International Organization of Masters, Mates and Pilots [Washington State 1979].

2. Creditor Beneficiary.

3. Lawrence v Fox [1859].

4. Donee Beneficiary.

۵. پرونده Seaver v. Ransom که در سال ۱۹۱۸ در دادگاه نیویورک مطرح شد. دو طرف توافق کرده بودند که متعهد در وصیت نامه خود مالی را به نفع خویشان متعهدله وصیت کند.

۶. [Restatement (Second) of Contracts]. بازنویسی (دوم) حقوق قرارداد (از این به بعد، بازنویسی دوم). همانند قانون بوده و دارای بخش های مختلفی است که در آن قواعد ماهوی، همانند قوانین موضوعه آمده و توضیح و تفسیرهای لازم ارایه شده است. اما برخلاف UCC بازنویسی دوم قانون موضوعه نیست و تنها به عنوان منبع ثانوی همانند کتب مرجع به شمار می آید که فاقد قدرت الزام آور هستند. قواعد موجود در بازنویسی اغلب از آرای صادره محاکم - که لزوماً رأی اکثریت دادگاهها یا قضات نیست - اقتباس شده است. اولین بازنویسی در سال ۱۹۳۰ تهیه شد و در سال ۱۹۶۰ با توجه به قدیمی شدن آن کار تدوین بازنویسی دوم آغاز گردید. سرانجام در سال ۱۹۸۰ چهارچوب نهایی آن منتشر گردید. با توجه به همزمانی بررسی و تصویب UCC و بازنویسی دوم، این دو مقرره به شدت از هم تأثیر پذیرفته اند؛ اگرچه قلمرو اجرایی آنها تا حدود زیادی متفاوت است. (نقل با تصرف و تلخیص از: بلوم، ۲۰۰۱: ۲۹-۲۸).

7. Intended Beneficiary.

(حادثی)^۱ قائل به تفاوت شده است. به موجب بند ۱-۳۰۲، «ذی نفع مقصود کسی است که دو شرط زیر را دارا باشد:

۱. به رسمیت شناختن حق اجرای قرارداد برای او با قصد طرفی که او را مدنظر داشته، هماهنگی داشته باشد.

۲. (الف). اجرای قرارداد موجب سقوط تعهد متعهدله (قرارداد اصلی) در برابر ثالث ذی نفع باشد؛ یا:

(ب). قرائن نشان دهد که متعهدله قصد کرده است تا با اجرای قرارداد نفعی به ثالث برساند». این تعریف، اختلافات موجود را که چه کسی باید سودی را برای ثالث قصد کند، در جهت شناسایی این حق برای متعهدله حل کرد. از این رو نیازی نیست که نفع ثالث را هر دو طرف قرارداد قصد کنند و تنها مشخص بودن ذی نفع به هنگام قرارداد، برای یکی از طرفین کفایت می کند. ناتوانی از تعیین او این نتیجه را خواهد داشت که ذی نفع، اتفاقی بوده است (ویلیموت و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۱۶).

ذی نفع مقصود دارای حق مستقیم بر علیه متعهد است و برای وصول حق خود که به موجب قرارداد حاصل شده، نیازی نیست که به متعهدله (طرف قراردادی) همراه شود.^۲ بنابر ماده ۳۰۹، حقوق ثالث دارای همان دفاعیاتی است که متعهد می تواند علیه متعهد قراردادی به آن ها متوسل شود و در واقع مشروط به وجود تمام شرایط است که از جمله شامل آثار ناشی از اظهارات خلاف واقع (تدلیس)، اشتباه، اکراه و عدم مشروعیت است. بنابراین در صورتی که متعهدله قراردادی که قرارداد را به نفع ثالث منعقد کرده یا شرطی را در ضمن آن به نفع ثالث گنجانیده، تدلیس کرده و یا طرف قرارداد را به انعقاد آن اجبار کرده باشد، در آن صورت حق استناد متعهد قراردادی با استناد به تدلیس یا اجبار در قرارداد واقعه، در مقابل ثالث ذی نفع نیز باقی خواهد بود.

در حقوق ژاپن، ساختار حقوقی این کشور در مورد نحوه انعقاد قراردادها تقریباً با سایر کشورهای تابع سیستم حقوقی کامن لا مشابهت دارد (ویلیموت و دیگران، ۲۰۰۱: ۴۱۷). در بیش تر موارد هویت طرفین قرارداد مشخص است و از این رو اشکالی در اعمال اصل نسبی بودن قراردادها پیش نمی آید. دادگاه های ژاپن، قرارداد به سود ثالث را قابل اجرا می دانند. به موجب ماده ۵۳۷ قانون مدنی ژاپن، اگر قراردادی به سود ثالث منعقد شود، وی دارای حق مستقلی برای اجرای آن پیدا

1. Incidental Beneficiary.

2. Bourer v. Devenes [1923, Connecticut State].

می‌کند. البته بنابر ماده ۵۳۹، هر يك از طرفین عقد می‌تواند در مقابل ثالث به همان عوامل معاف‌کننده از تعهدات قراردادی که در برابر طرف دیگر قرارداد دارد، متوسل شود.

۱-۳. رابطه دکتترین عَوْض و دکتترین نسبی بودن قرارداد

مطابقت دکتترین نسبی بودن قراردادها و عوض در پاره‌ای از موارد - که در مباحث مذکور تا حدودی اشاره شد - منجر به این می‌شد که قضات عدم استحقاق ثالث نسبت به منافع قصد شده به سود او در قرارداد دیگران را به تعارض آن با دکتترین عَوْض نیز مرتبط بدانند. به عنوان واقعیت باید گفت که این دو باهم مطابقت دارند. اگر (الف) و (ب) توافق کنند که در صورت اجرای دقیق قرارداد از سوی (ب)، طرف دیگر قرارداد، مبلغ ۵۰۰ دلار به (ج) بپردازد و با وجود انجام تعهد از سوی او، (الف) از پرداخت مبلغ مذکور به (ج) امتناع کند، از دوراه می‌توان در حقوق کامن‌لا شخص اخیر را مستحق حقوق قراردادی شناخت:

۱. دکتترین نسبی بودن قرارداد. بدین مفهوم که عقد تنها برای اشخاصی ایجاد حق و تعهد می‌کند که خود یا نمایندگان ایشان در انعقاد آن دخالت داشته‌اند.

۲. دکتترین عوض. بدین مفهوم که عوض قراردادی باید از شخصی خارج شود که معوض را دریافت داشته است^۱ و به عبارت دیگر، تقابل تعهد دو طرف در عقود غیر مسامحه با شرط انجام این تقابل در رابطه طرفین - و نه با دخالت اشخاص دیگر - شرط اعتبار قرارداد است.

اگرچه در اکثر پرونده‌ها، آثار حقوقی استناد به یکی از این دو به دقت بررسی نشده، اما در برخی پرونده‌ها به هر دو استناد شده است. برای مثال در پرونده تردنت علیه مک‌نایس (که پیش‌تر ذکر شد) هم به طرف قرارداد نبودن ثالث و هم به خارج نشدن عوض از او، هر دو، استناد شد.

البته باید گفت که اگر شخصی حقوقی را در کمال حُسن‌نیت نسبت به قرارداد دیگران به دست آورد، اگرچه دکتترین هیچ حمایتی از او به عمل نمی‌آورد، اما دادگاه‌ها به این امر اهمیت قائل شده‌اند. همچنین، دکتترین نسبی بودن قرارداد با نمایندگی در تعارض نیست (آپکس، ۱۹۹۵: ۱۷۲)، زیرا دخالت مستقیم طرفین عقد مورد نیاز نیست و ایشان می‌توانند از طریق نماینده قراردادی یا قانونی خویش اقدام به انعقاد قرارداد کنند.

۱. در حقوق کشورمان، برخی از حقوقدانان در بررسی قاعده «معوض باید به دارایی کسی وارد شود که عوض از او خارج شده»، اظهار داشته‌اند: «مفهوم معامله معوضه این نیست که معوض لزوماً وارد دارایی کسی شود که عوض را می‌دهد، بلکه برای تحقق مفهوم معاوضه کافی است که دو مال باهم مبادله شود، هر چند قصد يك طرف این باشد که در ازای مالی که او می‌دهد طرف دیگر عوض آن را به شخص ثالث بدهد» (صادقی، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

ارتباط دکتترین نسبی بودن قراردادها و دکتترین عوض و تعارض قرارداد به سود ثالث با این دو دیدمان با عبارات مختلف در لسان قضات کامن لا آمده است. در پرونده پرایس علیه استون^۱ در سال ۱۸۳۳ حکم شد که ثالث طرف قرارداد نیست و به اصل نسبی بودن استناد شد. بعدها قضات دادگاه ملکه چهره دیگری از این استدلال را ارائه دادند. لرد دیمن^۲ اظهار داشت که خواهان «عوضی برای تعهدی که از خواننده به او انتقال یابد، معرفی نکرده است (ندارد)». قاضی لیتل دال^۳ هم گفت، رابطه خاصی میان خواهان و خواننده دیده نمی شود. از نظر قاضی تانتون^۴، «از تمام آنچه ادعا شده می توان استنباط کرد که خواهان نسبت به قرار میان دو طرف بیگانه است». قاضی پترسون^۵ هم گفت که تعهدی از سوی خواننده (در برابر خواهان ثالث) صورت نگرفته است (گست، ۱۹۸۶: ۳۶۳).

البته، «کمیسون حقوق انگلیس در گزارش شماره ۲۴۲ با قرآتی جدید از نظریه Consideration ارتباط و پیوستگی آن را با نظریه Privity انکار کرد، تا از این طریق راه را برای معتبر شناختن تعهد به نفع شخص ثالث و بازنگری در نظریه Privity هموار سازد» (صادقی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

۲. مبنای تعهد به سود ثالث

در پایان قرن نوزدهم، دادگاهها مفهوم محدودشده در ماده ۱۱۲۱ ق.م.ف را به عنوان قاعده عام برای حفظ حقوق قراردادی ثالث بدل کرده بودند. این اقدام به نوعی نقض سنتها به حساب می آمد و باید توجیه می شد. برای تحلیل ماهیت حقوقی تعهد به سود ثالث، تئوری هایی ارائه شده که بعد از بیان آنها به طور خلاصه، به تحلیل نظریات ارائه شده پرداخته و نتیجه بحث را ارائه خواهیم داد. ارائه نظریه در این زمینه تنها برای توجیه تعهد به سود ثالث در قالب های موجود حقوق قرارداد و گاه الزامات غیر قراردادی صورت گرفته است. پُر واضح است که این تلاش در حقوق کشورهای انجام می گیرد که در صدد یافتن مبنا برای نهادهای جدید و تحلیل آثار ناشی از آن بر همان مبنای قبلاً لحاظ شده هستند. بنابراین در حقوق کامن لا کم تر می توان تلاش برای یافتن مبنا را مشاهده کرد. این طرز تلقی از اصول و قواعد از برخی ابعاد صحیح به نظر می رسد و اثر مهم آن تحول حقوق در مورد تأسیسات جدید و عدم مقاومت در مواردی است که این نهادها در روابط اجتماعی مردم تثبیت شده است. به همین خاطر می توان اثر اهمیت ندادن به اعتبار قواعد موجود (از جمله اصل نسبی و شخصی بودن حقوق و تعهدات ناشی از قرارداد) را در حقوق آمریکا یافت که با اتخاذ

1. Price v. Easton [1833].
 2. Lord Deman C].
 3. Littledale J.
 4. Taunton J.
 5. Patterson J.

تدابیر نسبتاً متفاوتی نسبت به بزرگ خانواده کامن‌لا (انگلستان) به راحتی برای ثالث ذی نفع تحت شرایطی حق اجرای قرارداد را به رسمیت شناخته است.

در مورد انگلیس، عدول از دکترین Privity، همان طور که بررسی شد، به شدت مورد مخالفت قضات قرار می‌گرفت تا اینکه با تصویب قانون ۱۹۹۹ بنیان‌های سابق و سنتی تا حدی که با حقوق ثالث در تضاد بود به هم ریخت. بنابراین در ارائه هر مبنایی برای ماهیت حقوق ثالث در روابط قراردادی دیگران باید قانون جدید انگلیس را مدنظر قرار داد و ما نیز بعد از بیان مختصر نظریات ارائه شده به ماهیت حقوق ذینفع ثالث - با لحاظ قانون جدید انگلستان و ولز - نیز خواهیم پرداخت. به طور خلاصه نظریات زیر در توجیه ماهیت حقوق قرارداد به سود ثالث ارائه شده است:

۱-۲. نظریه ایجاب (پیشنهاد عقد)

به موجب این نظریه که به عنوان نخستین نظریه ابراز شد، باید متعهدله (مشروطه) قراردادی را همانند فردی محسوب داشت که ایجابی را به سود ثالث در قرارداد خود با متعهد ارائه می‌کند و قبول ایجاب به مفهوم جایگزینی ثالث به جای مشروطه است. ارائه دهندگان معتقد بودند که با این نظریه کم‌ترین خدشه به دکترین نسبی بودن وارد می‌شود و امکان فسخ عقد از سوی مشروطه را نیز توجیه می‌کند. زیرا قرارداد بعد از قبول ثالث به او انتقال می‌یابد و پیش از قبول او چون هنوز متعهدله، طرف قرارداد است، حق فسخ قرارداد خویش را نیز دارد.

این دیدمان با وجود مشکل‌گشایی اولیه آن با ایرادات عمده به شرح زیر روبرو است:

- ثالث عملاً حق خود را به وسیله متعهدله (مشروطه) به دست می‌آورد و از این رو شاید بتوان تنها او را مجاز شناخت که علیه وی اقامه دعوا کرده و در زمره بستانکاران او قرار گیرد؛ نه اینکه مستحق حقوق قراردادی مقابل متعهد باشد.

- چون ایجاب با مرگ موجب پایان می‌یابد، از این رو ثالث حق قبول آن را بعد از مرگ او نخواهد داشت. حال آنکه برای مثال در قرارداد بیمه عمر به سود ثالث چنین نیست و تنها بعد از مرگ بیمه شده است که حقوق استفاده‌کنندگان مستقر می‌گردد.

- «از نتایج نامطلوب دیگر این است که بر مبنای این نظر، تعهد ابتدا به سود طرف قرارداد اصلی می‌شود و به دارایی او می‌پیوندد و آنگاه پس از قبول منتفع و از همان هنگام به او می‌رسد» (دکتر کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۹، ۶۵۸).

- پذیرش این نظریه مستلزم تصور دو قرارداد متفاوت از هم است: اولی میان دو طرف قرارداد تشکیل می‌شود و دومی بعد از قبول ثالث و میان او و شخصی که در قرارداد اصلی بنا بر توافق خود با طرف مقابل، به سود ثالث تعهدی را پذیرفته است. حال آنکه انتساب این همه تخیل به اراده

طرفین منتفی است و انحلال يك عقد به دو عقد را به هیچ وجه نمی توان براساس توافق طرفین عقد و ثالثی که در پاره‌ای از موارد بدون قبول نیز از قرارداد دیگران منتفع می شود، تحلیل کرد.

این نظریه سرانجام با حکم دیوان عالی کشور فرانسه در ۸ فوریه ۱۸۸۸ به طور کامل منسوخ شد. در آن حکم دیوان تأکید کرد که حقوق اعطا شده به ثالث، به طور مستقیم از سوی او کسب می شود و صرف ایجاب و قبول طرفین اصلی کفایت می کند. دیوان این ایده را که قبول ثالث این قرار را به نفع او نظم می دهد، رد کرد. تردیدی نبود که دیوان به نوعی از محتوای ماده ۱۱۲۱ ق.م.ف عدول کرده بود، اما رأی آن از حیث ایراداتی که به نظریه می شد، کاملاً صحیح می نمود (نیکولاس، ۱۹۸۲: ۱۸۲).

۲-۲. نظریه اداره فضولی امور غیر (ثالث)

این مبنا توسط آرتیس لابی^۱ ارائه شده است و به موجب آن متعهدله (مشروطله) به هنگام انعقاد قرارداد با متعهد، اداره امور شخص ثالث را به عهده می گیرد. از این رو ثالث با تنفیذ اقدام انجام گرفته از سوی مشروطله در موقعیت اصیل قرار می گیرد و می تواند حقوق خود را علیه متعهد مطالبه کند. این ایده دارای دو امتیاز به شرح زیر است:

الف. ارائه دهندگان آن در صدد تحلیل حقوق ذی نفع ثالث در قالب نهادی جاافتاده و روشن هستند.

ب. حقوق ثالث از لحظه توافق میان طرفین عقد وجود پیدا می کند.

با این حال با ایرادات عمده به شرح زیر روبرو است:

- با فسخ قرارداد از سوی متعهدله (مشروطله)، ثالث هیچ گاه نمی تواند به عنوان طرف قرارداد مطرح شده و حقوق قراردادی خود را از متعهد مطالبه کند.

- انحراف از مفهوم واقعی اداره فضولی امور غیر در این نظریه آشکار است: «اساساً جایگاه و نقش شرط کننده در تعهد به نفع ثالث، نقش شرط کننده و فراتر از نقش واسطه یا نماینده است و اختیاراتی دارد که مدیر مال غیر فاقد آن است» (صادقی، ۱۳۸۳: ۲۱۰). به علاوه، در اداره فضولی علی الاصول قراردادهای منعقد شده از سوی اداره کننده برای اداره شونده به سود و زیان او دارای اعتبار است و اگر تعدی و تفریط اداره کننده اثبات نشود، اداره شونده مسؤول تمام آثار قراردادهای منعقد شده است. نقش نداشتن رضایت و اراده شخص اخیر در قرارداد منعقد شده از سوی اداره کننده از آن رو دارای اهمیت است که نباید آثار اقدامات نیکوکارانه انجام شده از سوی مُحسنین را بر دوش ایشان گذاشت و از این طریق راه را بر تکرار احسان بست.

1. Arrêtiste Labbé.

- اگر دقیقاً قرارداد را به اداره فضولی تشبیه کنیم، باید پذیرفت که طرف قرارداد (کسی که تعهد به نفع ثالث را در قرارداد گنجانیده) نماینده شخص ثالث به شمار می‌آید و به نیابت از او اقدام کرده است و از این رو هر هزینه‌ای تحمیل شود، باید به حساب اداره شونده گذاشته شود. حال آنکه این تحلیل با چهره اول اصل نسبی بودن قراردادها (اینکه عقد نمی‌تواند برای شخصی غیر از طرفین ایجاد تعهد کند) تضاد پیدا می‌کند و چاره‌ای جز عدول از نظریه به نفع چهره خدشه‌ناپذیر اصل وجود ندارد.

- اداره فضولی در شمار الزامات خارج از قرارداد است که به حکم قانون برای شخص ثالث ایجاد تعهد می‌کند؛ حال آنکه در قرارداد به سود ثالث، او علی‌الاصول می‌تواند به استناد عقد حقوق خود را مطالبه کند و تو سل به قواعد مسؤولیت مدنی به ندرت انجام می‌گیرد. حتی در فرض مثبت و تمسک به این قواعد، استفاده از مبنای اداره فضولی به دلیل ایراداتی که مطرح شد، بعید به نظر می‌رسد.

۲-۳. نظریه عمل حقوقی يك طرفه

برخی نویسندگان تلاش کرده‌اند تا این ایده را تقویت کنند که يك شخص با اراده منحصر خود می‌تواند متعهد شود. به موجب این تحلیل، امکان دارد قراردادی میان متعهد و متعهدله قرارداد اصلی منعقد شده و ایقاع (عمل حقوقی يك جانبه‌ای) نیز متعهدله را در برابر ثالث مشغول کند. بدین صورت که به سود ثالث تعهدی بکند. در این نظریه متأسفانه به این امر توجه نشده که چگونه متعهدله می‌تواند از حقوق اعطاشده به ثالث اعلام انصراف کند و اساساً ایقاع مذکور قابلیت فسخ را دارد یا نه؟

ایراد دیگر این نظریه این است که مانع از آن می‌شود که متعهد بتواند در مقابل ثالث به همان معاذیری استناد کند که در مقابل طرف قرارداد خویش دارای آن حقوق است. زیرا در رابطه جدا از هم شکل گرفته و تحلیل ماهیت و آثار آن دو با دخالت دادن محتوای دیگری خلاف اصول تفسیر و تحلیل است.

۲-۴. نظریه تأمین عوض از سوی طرف قرارداد و انتقال تعهد

توجهی که شاید بتوان ارائه داد این است که در مورد شخص ثالث، عوض توسط یکی از طرفین عقد (به سود ثالث) فراهم می‌شود و این امر به او اجازه می‌دهد تا از تمام یا قسمتی از عوضی که در عقد بین طرفین مبادله شده، سهمی (البته مثبت) داشته باشد. شاید بتوان توجه عقود غیر معوض را اعمال کرد که در آن شخصی بدون پرداخت عوض از قرارداد منتفع می‌شود. اشکال این تحلیل در این است که اگرچه به نوعی دکترین عوض را توجیه می‌کند، اما هیچ وقت فلسفه عدم

امکان انعقاد قرارداد برای دیگران را مدنظر قرار نداده است. قرارداد به سود ثالث، از جمله به این دلیل علی‌الاصول بی‌اعتبار است که در دوران آزادی فرد و احترام به حقوق شخصی و حریم دیگران نمی‌توان به آن‌ها از طریق انعقاد قرارداد برای دیگری به او خوبی کرد و مسلم است که تأمین عوض از ناحیه خویش نیز مانع از باقی ماندن همان ایراد به اساس تحلیل نخواهد بود. رضایت ضمنی ثالث نیز نمی‌تواند دستاویزی برای قراردادی کردن حق ایجاد شده به سود او در قبال متعهد باشد. اگرچه امکان دارد که به دلیل وضع مالی وخیم ثالث مسائل وجدانی مشروطه و عدم منت به ثالث به طور کامل صدق کند، اما باز هم توجیهی وجود ندارد: هیچ‌کس در عین اینکه مسؤول بدبختی دیگران نیست، تأمین اجتماعی ایشان نیز برعهده او قرار ندارد و این - اگر هم وظیفه‌ای باشد - برعهده دولت است.

برهمن اساس می‌توان این تحلیل را مطرح ساخت که امکان دارد رابطه میان ثالث ذی‌نفع و طرفی که در قرارداد مستقلاً به سود او تعهد کرده است، مطرح شود. از یک سو، اگرچه این تعهد در رابطه میان طرفین قرارداد استوار می‌شود و براساس آن یکی از طرفین قرارداد به این امر ملتزم می‌شود که تعهد خود را به جای طرف قرارداد با انجام آن برای شخص ثالث ایفا کند، در اصل کسی که به نفع ثالث ملتزم می‌شود، همان مشروطه قراردادی یا متعهدله قرارداد است. زیرا سود قراردادی او است که تنها با تغییر متعهد آن در قبال ثالث محقق می‌شود و عملاً نوعی تبدیل تعهد به اعتبار تغییر مدیران را متبادر می‌سازد. این ایده با ایراد بزرگ‌تری روبرو است: نخست اینکه، آیا کسی می‌تواند، خود سرانه در قبال دیگری (ثالث) متعهد شود - و مبنای وجدانی برای تعهد خویش، در ذهن خود - لحاظ کرده و سپس در ازای طلبی که از طرف قرارداد خود دارد، او را مسؤول جواب‌گویی به ثالثی کند که طرف هیچ رابطه نبوده و شناسایی حق برای او به موجب توافق طرفین، به دلیل عدم دخالت یا بی‌اطلاعی او با تمام مبانی ایجاد حق و تعهد بیگانه است. از سوی دیگر این تحلیل با همان ایرادات پیشین روبرو است که نمی‌توان قرارداد را بدون دلیل و تنها برای توجیه تعهد قراردادی به سود ثالث به دو عقد مجزا از هم تفکیک کرد.

۲-۵. نتیجه‌گیری مبانی

در نتیجه باید گفت، همان‌گونه که از رأی مورخ ۱۶ ژانویه ۱۸۸۸ دیوان عالی کشور فرانسه نیز قابل استنباط است، تلاش برای توجیه تعهد قراردادی به سود ثالث در قالب‌های سنتی موردنیاز نیست و حتی باید معتقد شود که هرگونه تحلیلی در این مسیر گمراه‌کننده خواهد بود. از این رو باید آن را نهاد مستقلاً محسوب داشت که اگرچه در بیش‌تر موارد از قواعد عام حقوق قرارداد پیروی می‌کند، اما دارای ویژگی‌های منحصر به فرد خود نیز هست. به علاوه بهتر آن است که میان اقسام

گونگون تعهد به سود ثالث قابل به تمایز شویم: چگونه می‌توان قرارداد بیمه عمر را که در آن بیمه‌گذار با کسب رضایت بیمه شده، ضمن قراردادی با بیمه‌گر و پرداخت یک جا یا مستمری حق بیمه، مبلغی را به صورت سرمایه بیمه‌ای برای آینده فرزندان خود ذخیره می‌کند، با سایر اقسام اعمال حقوقی مقایسه کرد. حال آنکه استفاده‌کنندگان از سرمایه بیمه، هیچ‌کدام به رضایت خود را به قرارداد مذکور اعلام نداشته‌اند و اساساً نیازی به رضای ایشان وجود ندارد.

توجه به این نکته که در تمام موارد تعیین دقیق ذی‌نفع ثالث موردنیاز نیست، نیز این ایده را تقویت می‌کند که نمی‌توان مبنای عامی ارائه داد. در حقوق انگلیس لازم نیست که ثالث ذی‌نفع به طور کامل تعیین شود: کافی است نام او در قرارداد بیاید؛ عضوی از گروه باشد یا دارای ویژگی‌های معینی باشد (بند (۳) ۱ قانون ۱۹۹۹). از این رو عباراتی همچون متصرفان مشاع، وارثان یا مالکان آینده یا مالکان املاک شماره ۱ تا ۵ خیابان افاقیا کافی خواهد بود که اعطای حق به ثالث محقق شود. هم‌چنین نیازی نیست که ثالث موردنظر به هنگام تعهد قراردادی به سود او زنده باشد و می‌توان برای طفل متولد نشده (حمل) یا نسل‌های آینده سودی را در ضمن قرارداد لحاظ کرد (ایلیوت و کوین، ۲۰۰۱: ۱۹۷). واقعیتی که در عمل در قرارداد بیمه عمر به شرط فوت محقق می‌شود. بدین صورت که ضمن قرارداد بیمه‌گر و بیمه‌گذار شرط می‌شود که با فوت بیمه‌شده، بیمه‌گر در قبال حق بیمه دریافتی، سرمایه بیمه‌ای مورد قرارداد را به بازماندگان بیمه شده (یا ذی‌نفع قراردادی دیگر) پردازد. در این حالت هیچ بعید نیست که برخی بازماندگان در زمره افرادی باشند که به هنگام انعقاد قرارداد وجود نداشته‌اند و بعداً متولد شده‌اند.

از این رو باید معتقد شوید که قراردادهایی که به نفع اشخاص ثالث منعقد می‌شوند، برای اعتبار نیازمند «رضایت» ایشان هستند. مگر اینکه قانون، عرف یا قرآن قبلی رابطه متعهدله قراردادی با ثالث مثبت عدم نیاز به رضای او برای اعتبار و لازم‌الاجرا بودن قرارداد باشد. بدیهی است که در فرض نیاز به رضایت ثالث ذی‌نفع، این رضایت می‌تواند با «فعل» یا «قول» او محقق شود و در این روند البته سکوت او کافی نخواهد بود، مگر اینکه با قرآنی همراه باشد.

در مورد قراردادهایی که رضایت ثالث برای اعتبار قرارداد به سود او موردنیاز نیست یا شرایط خاصی برای اعلام رضایت او و استفاده از آثار قراردادی وجود دارد، باید در تحلیل رابطه طرفین قرارداد - با همدیگر و با ثالث - به ماهیت رابطه و به‌ویژه قانون خاص حاکم بر آن توجه داشت. هر مبنایی که برای توجیه تعهد به سود ثالث ارائه شود نمی‌تواند نافی حق او به تقاضای اجرای مستقیم قرارداد به سود خویش و در صورت امتناع متعهد، طرح دعوی قراردادی بر علیه او باشد. حتی که

تنها مقررات و ایده‌های مدرن از پسِ معترضان و مخالفان آن برآمده‌اند و علی‌الاصول نباید حقی را که به‌سختی به‌دست آمده، به آسانی از دست داد!

۳. آثار تعهد به سود ثالث

اگرچه اصل مسئله به رسمیت شناختن حقوق قراردادی برای یک فرد در ضمن قراردادی که هیچ دخالتی در انعقاد آن نداشته، با ایرادات عمده‌ای روبرو بوده که برخی از آن‌ها تشریح شد. اما اگر پایان منازعه مساوی با پاسخ مثبت به این نهاد و پذیرش آن باشد، تنها باید آن را زمانی مفید و «کاربردی» دانست که با حق ثالث بر اجرای قرارداد همراه باشد. به همین دلیل در بیشتر سیستم‌های حقوقی که تعهد به سود ثالث را پذیرفته‌اند، خواه به موجب قانون یا عرف و یا رویه قضائی، حق اجرای قرارداد برای ثالث به‌عنوان مکمل نهاد تعهد قراردادی به سود ثالث به‌رسمیت شناخته شده است. در بررسی این امر و آثار دیگر تعهد مذکور باید جایگاه قانون جدید انگلستان را برجسته کرد که در آن برای ثالث ذی‌نفع حق اجرای مستقیم قرارداد شنا سایی شده و قواعد نسبتاً مدرنی، که هیچ تناسبی با مفهوم تاریخی دکترین «شخصی بودن قراردادها» و «عوض» ندارد، معرفی و لازم‌الاجرا شناخته شده است.

پیش از بررسی این موضوع، باید تأکید کرد که قراردادها ممکن است که در حالت عادی دارای منافع مستقیم یا غیرمستقیم برای افرادی باشد که در انعقاد آن نقش نداشته‌اند: برای مثال، قرارداد اهالی یک کوچه با فردی که به‌عنوان «شبرگرد» امنیت کوچه را تأمین کند، دارای منافی برای ساکنان کوچه هم‌جوار است، بدون اینکه آن‌ها نقشی در قرارداد مذکور داشته باشند یا تعهدی به پرداخت عوض کنند. به همین نحو، قرارداد یک هتل برای ایجاد پارکینگ بزرگ در محوطه هتل، به‌طور غیرمستقیم اماکن تجاری هم‌جوار را نیز منتفع ساخته و موجب بالا رفتن قیمت آن‌ها و راحتی مالکان و مشتریان و ... می‌شود. اما هیچ‌کس در این موارد در مقام تحلیل مسئله در قالب تعهد به سود ثالث بر نمی‌آید. از آن‌رو که یکی از ارکان عمده برای تحقق نهاد مذکور، یعنی «قصد تعهد به سود ثالث» موجود نیست. بنابراین بررسی آثار و امکان قائل شدن اختیار برای ثالث به‌منظور اجرای حقوق قراردادی بعد از تشخیص ماهیت قضیه است (بلوم، ۲۰۰۱: ۶۶۸). در مثال‌های فوق‌الذکر نمی‌توان در صورت فسخ قرارداد یا عملی نشدن آثار آن به هر دلیل از ثالث انتظار داشت تا برای پاسداشت حقوقی که هیچ‌وقت تحصیل نکرده، قیام کند.

در این گفتار روش جداگانه‌ای برای مطالعه آثار تعهد قراردادی به سود ثالث در پیش می‌گیریم و آن بیان اصول حاکم بر آثار این نهاد در فراهای جداگانه است که به شرح زیر می‌آید. در ضمن مباحث بررسی تطبیقی نیز به‌عمل خواهد آمد.

۱-۳. ایجاد حق ثالث ذی نفع از زمان انعقاد قرارداد

با توجه به اینکه در تعهد قراردادی به سود ثالث قراردادهای جداگانه‌ای (میان طرفین عقد باهم و با ثالث) منعقد نمی‌شود و رابطه اطراف قرارداد را باید ضمن عقدی واحد بررسی کرد، این مسئله مطرح می‌شود که آیا حقوق قراردادی ثالث از زمان انعقاد قرارداد به وجود می‌آید یا بعد از قبول قرارداد از سوی او است که وی مستحق می‌شود. تعیین تکلیف از آن‌رو دارای اهمیت است که در صورت قائل شدن به ایجاد فاصله میان انعقاد عقد و استحقاق ثالث باید معتقد شود که حق تعهد شده به سود ثالث، ابتدا در دارایی متعهدله (م. شروطله) وارد شده و سپس با قبول ثالث - و احتمالاً تحقق پاره‌ای شرایط - به وی انتقال خواهد یافت. پذیرش این نظر مستلزم آن خواهد بود که در صورت ورشکستگی یا مرگ متعهدله، با دخالت مدیر تصفیه، طلبکاران و یا ورثه، و وصول حق ثالث ولو با قبول او دشوار و در مواردی غیر ممکن شود.

تحلیل حقوقی نیز نادرستی این پنداشت را اثبات می‌کند: هدف آن است که به طور مستقیم سودی به ثالث برسد و از این حیث باید به قصد طرفین عقد احترام گذاشت. وانگهی، مواردی از تعهد قراردادی به سود ثالث وجود دارد که در آن رضایت ثالث یا نماینده او شرط تحقق و اعتبار قرارداد به سود او نیست. در این موارد نیز نباید تعیین تکلیف ثالث نسبت به حقوق اختیاری اعطا شده به او را منوط به دلخواه اشخاص دیگری کرد که در شرایط انعقاد قرارداد حضور نداشته‌اند و سعی در سنگ اندازی و ممانعت از حصول مقصود طرفین قرارداد - به‌ویژه شرط‌کننده - هستند. بنابراین، تنها رد ثالث، آن‌هم در مواردی که رضای او شرط تثبیت حقوق او نسبت به قرارداد دیگران است، سبب خواهد شد که این حقوق به وی انتقال نیابد و دارندگان انتفاع - در فرض رد ثالث - تنها می‌توانند در صورت تأخیر نامتعارف او برای اجبار وی به تعیین تکلیف از طریق دادگاه اقدام کنند.

باید توضیح داد که میان ایجاد حقوق به سود ثالث و «مکتسب» محسوب شدن حقوق از ناحیه وی تفاوت وجود دارد. حق ثالث نسبت به قرارداد دیگران، به شرحی که آمد، از زمان انعقاد قرارداد به وجود می‌آید؛ اما جز در موارد استثنائی همچون بیمه عمر که در آن رضایت استفاده‌کننده شرط اعتبار قرارداد به سود او نیست، حقوق قراردادی ثالث از زمانی مکتسب محسوب می‌شود که وی به صراحت رضایت خویش را به قرارداد اعلام داشته یا به‌طور متعارفی بتوان از اوضاع و احوال و قرائن استنباط کرد که ثالث به قرارداد مذکور اتکا کرده و متعهد نیز از این اعتماد، اطلاع داشته است (مک‌کندرک، ۲۰۰۰: ۱۴۹).

۲-۳. قراردادی بودن حقوق ثالث

تردید در آن است که ثالث باید برای وصول حقوق خود به قرارداد استناد کند یا مجبور است راه طولانی مسؤولیت مدنی را برای رسیدن به آنچه در قرارداد به سود او تعهد شده، طی کند. این تردید در حقوق کامن لا و رومی - ژرمنی بدین صورت حل شده است که ثالث حق استناد به قرارداد را دارد و البته او می‌تواند به قواعد عام مسؤولیت نیز متمسک شود. در صورت انتخاب راه دوم، مسئله‌ای دیگر بروز می‌کند: کدام اصول او را در این راه مساعدت خواهند کرد. شاید اعتماد به حسن نیت دیگران و «قاعده احسان» به کار گرفته شود و یا ناتوانی از اجبار متعهد به اجرای تعهد و در نتیجه نداشتن هیچ حق دیگری نسبت به قرارداد دیگران (فسخ و مطالبه خسارت قراردادی و ...) وجدان بیدار قاضی را ارضا کند که او را در رسیدن به حق مشروعش، که حالا به طور ضمنی آن را به سود خویش پذیرفته است، یاری کند.

قراردادی بودن حقوق ثالث دارای یک نتیجه غیر مستقیم نیز هست و آن اینکه علی‌الاصول اعلام رضایت ثالث برای اعتبار تعهدات قصد شده به سود او ضرورت دارد. چنانچه بررسی خواهد شد، رضایت ثالث علاوه بر اینکه باید اعلام شود، باید به وسیله‌ای مناسب به متعهد - و در صورت امکان به متعهدله - ابلاغ شود و یا اتکای او به محتوای قرارداد به گونه‌ای دیگر اثبات شود.

۳-۳. یکسانی تعهد قراردادی به سود ثالث و شرط به نفع ثالث از حیث آثار

این ایده به نوعی در تمام نظام‌های حقوقی تقویت شده است که از حیث استحقاق ثالث و حقوق حاکم بر این مرحله تفاوتی وجود ندارد و به همین خاطر واژه Stipulator در مفهوم عام آن هم شامل مواردی است که یکی از دو موضوع معامله - یا تنها موضوع مادی قرارداد در عقود غیر معوض - به سود ثالث تعهد شده باشد یا در ضمن عقدی که طرفین برای خود منعقد می‌کنند، شرطی نیز به نفع ثالث مقرر شود.

۴-۳. اختیار رد حق از سوی ثالث

به نظر می‌رسد این اختیار مطلق است و حتی در مواردی که رضایت ثالث برای اعتبار تعهد به سود او مورد نیاز نیست، ثالث می‌تواند به طور صریح نفع مقرر برای او را به هر دلیلی که ربطی به طرفین عقد یا داور رابطه ندارد، رد کند. این توجیه از آن رو باید مورد پذیرش قرار گیرد که ثالث را نباید در معرض «منت» قرار داد و باید به او حق داد که حتی با وجود نیاز شدید به قراردادی که به سود او در جریان است، از پذیرش آن امتناع کند. البته در مواردی که نیاز ثالث به حد «اضطرار» رسیده باشد، شاید بتوان قبول قرارداد را به او تحمیل کرد؛ هر چند رویه قضائی خاصی در این مورد رد سطح جهانی شکل نگرفته و قضیه محل تردید بوده و بررسی دقیق آن جالب خواهد بود.

۵-۳. اختیار ثالث در اجرای مستقیم قرارداد

در این مورد حقوق کشورهای مختلف در ضمن مباحث قبلی بررسی شده است و به اختصار به آن خواهیم پرداخت. از بعد تطبیقی در حقوق آمریکا، بنابر بند ۳۰۴ بازنویسی (دوم)، ثالث ذی‌نفع حق اجرای مستقیم قرارداد را تا آنجایی که به سود او است، خواهد داشت. به محض اینکه سود به‌عنوان حق مُکتسب برای ذی‌نفع محسوب شد، او حق اجرای مستقیم آن را علیه متعهد دارا می‌شود و در صورت امتناع او اختیار اقامه دعوا علیه او خواهد داشت.

در فرض امتناع متعهد و ناتوانی او از پرداخت، اگر ذی‌نفع بودن ثالث به رایگان باشد، رابطه او با متعهدله (مشروطه) فاقد عوض است. بنابراین ذی‌نفع حق ادعا علیه او را در فرض ناتوانی از وصول حق خود از متعهد نخواهد داشت. اما اگر ذی‌نفع در رسته بستنکاران باشد، او در صورت موفق نبودن در ادعا علیه متعهد این حق را خواهد داشت که علیه متعهدله طرح دعوا کند.

بنابر بند ۳۱۰ بازنویسی (دوم) ذی‌نفع به‌هیچ‌عنوان در صورت امکان مطالبه حق علیه متعهد، نمی‌تواند آن را از متعهدله بازخواست کند و شخص اخیر تنها به‌عنوان کفیل^۱ برای متعهد اصلی شمرده می‌شود که در صورت ناتوانی او مسؤول پرداخت مابقی تعهداتی است که ثالث ذی‌نفع مطالبه می‌کند.

در حقوق فرانسه، مستنبط از قسمت اخیر ماده ۱۱۲۱ ق.م.ف با اعلام اراده ثالث بر تمایل به استفاده از حقوق قراردادی اعطایی در عمل این حقوق «مُکتسب» محسوب می‌شود و ثالث حق اجرای مستقیم آن را می‌یابد.

در مورد اینکه حقوق قراردادی چه زمانی به‌عنوان مُکتسب محسوب می‌شود، نظرات متعددی وجود دارد؛ برخی حقوق‌دانان زمان انعقاد قرارداد و برخی دیگر زمان قبول ثالث را ملاک قرار داده‌اند. در این مورد باید توضیح داد که اگرچه حقوق ثالث بر مبنای قرارداد محقق می‌شود و تردیدی در این زمینه وجود ندارد، اما زمان اکتساب نهایی حقوق قراردادی را باید زمانی دانست که ثالث رضایت خود را به قرارداد اعلام می‌دارد. اثر این اعلام رضایت از جمله این است که ثالث ذی‌نفع حق رد قرارداد را از دست می‌دهد.

بند (۳) ۳۱۱ بازنویسی (دوم) در این مورد تعیین تکلیف قطعی می‌کند و اکتساب حقوق را در صورت تحقق یکی از سه شرط زیر محقق می‌داند:

- ذی‌نفع به‌درخواست یکی از طرفین رضایت خود را به قرارداد اعلام دارد.

- ذی‌نفع حقوق قراردادی خود را مطالبه کند.

1. Surety.

- با انجام فعلی نشان دهد که قرارداد برای او اهمیت دارد و او بدان تکیه کرده و به عبارت متداول روی آن حساب باز کرده است.

مسئله‌ای که طرح آن مناسب به نظر می‌رسد، این است که اگر ثالث رضایت صریح خود را به قرارداد اعلام ندارد و دلیل آن ناآگاهی از شرط قراردادی یا عدم اهلیت او باشد، چگونه باید حقوق وی را حفظ کرد؟ در این مورد حقوق بیش‌تر کشورها ساکت هستند و قانون ۱۹۹۹ نیز حکم روشنی ندارد؛ با این حال به نظر می‌رسد که دادگاه یا محکمه داور در مقام رسیدگی به اختلاف، رضایت او را استنباط خواهد کرد و در صورت عدم اهلیت و نداشتن نماینده قانونی به جای او تصمیم خواهد گرفت. در فرضی که اعتماد ثالث به قرارداد قابل استنباط نباشد، ادعای او بر اعتماد تنها در صورتی مورد پذیرش قرار خواهد گرفت که قرائن کافی بر آن موجود باشد. به‌ویژه دادگاه یا محکمه داور می‌تواند در تعیین تکلیف این نکته را مورد توجه قرار دهد که طرفین قرارداد - به‌خصوص متعهد - از اعتماد و اتکای ثالث به قرارداد اطلاع داشته‌اند. در فرض اثبات این اعتماد بعد از منتفی شدن اجرای قرارداد به سود ثالث، دادگاه یا داور می‌تواند متعهد را به جبران متناسب خسارات ذی‌نفع ثالث محکوم کند.

۳-۶. بررسی اختیار فسخ قرارداد توسط طرفین

در اینکه آیا طرفین قرارداد با وجود تصریح به اعطای حقوق قراردادی به سود ثالث در ضمن آن حق فسخ قرارداد را دارند یا نه، میان حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. از بُعد نظری می‌توان به دو شیوه متفاوت استدلال کرد: از یک‌سو، به دلیل انعقاد قرارداد در رابطه طرفین و عدم دخالت ثالث در مرحله انعقاد آن باید به طرفین عقد مذکور، همانند سایر قراردادهای این حق داده شود که بتوانند قرارداد خود را فسخ یا اقاله کنند. زیرا دخالت ثالث که صرفاً با اراده طرفین انجام گرفته، نباید سبب آن شود که تصمیم ارادی فعلی (ذی‌نفع قرار دادن ثالث) مانع از تصمیم ارادی بعدی (فسخ قرارداد) بنابر شرط فسخ قبلی یا حدوث موجبات بعدی فسخ یا اقاله بدون دلیل آن از سوی طرفین عقد) شود. این ایده با ظاهر قواعد و اصول پذیرفته‌شده نیز مطابقت دارد: اگر عقد در رابطه طرفین آن مؤثر است و نسبت به اشخاص ثالث - چه از جنبه مثبت و چه منفی - فاقد اثر است، این محدودیت منطقی و تاریخی بر اراده طرفین (اینکه نتوانند برای دیگران قرارداد منعقد کنند) نباید محدودیتی غیر منطقی بر ایشان تحمیل کند (اینکه اختیار فسخ قرارداد منعقد شده برای خویش را نداشته باشند).

تحلیل مذکور اگرچه در وهله اول جالب و عقل‌پسند به نظر می‌رسد، اما توهمی بیش نیست: جایی که طرفین با اراده خویش تعهدی را به سود ثالث در قرارداد خویش می‌کنند، باید به آثار تعهد

خویش - که همانند سایر عقود، لزوماً ناشی از اراده مستقیم آنان نیست - نیز توجه داشته باشند. از این رو توجه به مبانی عدالت و انصاف ایجاب می‌کند که طرفین قرارداد مذکور با محدودیت‌هایی روبرو شوند که در قرارداد بین ایشان و بدون دخالت منافع مستقیم دیگران مطرح نیست. فقط از این طریق است که می‌توان تأثیر دخالت منافع ثالث در ماهیت قرارداد را ادعا کرد. وگرنه چه تفاوتی وجود دارد که تعهدی به سود ثالث شکل نگیرد یا اینکه قصدکنندگان چنین قراری، در هر زمان که تمایل پیدا کنند، حق فسخ آن را داشته باشند.

هریک از دو دیدگاه، جنبه‌هایی از واقعیت را دارا هستند، اما تمام حقیقت را شامل نمی‌شوند: اگر تقدس اراده طرفین را بتوان با عمل ارادی خود ایشان محدود و حتی منع کرد، در آن صورت چه تضمینی برای اصل بنیادین آزادی اراده‌ای وجود دارد که هر روز با محدودیت‌هایی از سوی مقنن روبرو می‌شود. اگر قانون برای نیازهای اجتماعی می‌تواند این اختیار را از طرفین بگیرد که برای خود تعیین تکلیف کنند، نباید اراده ایشان را عامل تحدید اعمال ارادی کرد. ایده مقابل که طرفین باید نوعی محدودیت را به هنگام تعهد به سود ثالث احساس می‌کردند نیز قوی است. ضمن اینکه محدودیت ارادی افراد در قبال همدیگر را می‌تواند در تمام قراردادها دید و نباید آن را در موقعی که حقوق قراردادی ثالث مطرح می‌شود، علم کرد.

شاید به دلیل ایجاد تعادل میان دو ادعا است که در حقوق داخلی کشورها، مرز و نقطه شروعی برای محدودیت‌های طرفین عقد از حیث حق فسخ و اقاله در نظر گرفته شده است. در حقوق آمریکا با اعلام رضایت ثالث به قرارداد (که چنانچه گفته شد ممکن است به انحای مختلف ابراز شود) حقوق وی «مکتسب» محسوب می‌شود. اثر مکتسب بودن حقوق آن است که پس از آن طرفین قرارداد حق هرگونه تغییر و تبدیلی را در محتوای قرارداد از دست می‌دهند. بنابراین اکتساب حقوق به مفهوم قصد ثالث برای استفاده از مزایای آن و نافی حق لغو یا اقاله طرفین عقد خواهد بود.

در مورد امکان فسخ یا اقاله حقوق ذی‌نفع ثالث، ماده ۳-۳۱۱ بازنویسی (دوم) حقوق قرارداد مقرر می‌دارد، متعهد و متعهدله حق انحلال قرارداد یا تعدیل تعهدات آن را تنها در صورتی به دست می‌آورد که اخطاریه عدم امکان اسقاط یا تعدیل را از ثالث دریافت نکرده باشد یا ثالث تقاضای اجرای حقوق را به نفع خویش نکرده باشد.

در حقوق انگلیس، بخش دوم قانون ۱۹۹۹ به بحث از اقاله و فسخ قراردادی که در آن سود ثالث گنجانیده شده، پرداخته است. به موجب مقررات این بخش، «اگر ثالث طبق بخش اول دارای حقوقی برای اجرای شرطی در ضمن عقد باشد، طرفین قرارداد نمی‌توانند با توافق خویش و بدون

رضایت ثالث، آن را اقاله کنند یا به گونه‌ای دیگر تغییر دهند که استحقاق او (ثالث) را از بین برده یا دچار تغییر کنند، اگر:

الف. شخص ثالث رضایت خود را نسبت به شرط مذکور به متعهد ابلاغ کرده باشد.

ب. متعهد آگاه باشد که ثالث به شرط اتکا (اعتماد) کرده باشد. یا؛

ج. عرفاً بتوان استنباط کرد که متعهد پیش‌بینی می‌کرده که شخص ثالث به شرط مذکور اتکا کرده و در واقع روی آن حساب باز کرده است».

البته بنابر بند (الف) (۳) ۲ همین قانون، طرفین قرارداد می‌توانند در ضمن قرارداد خود، حق اقاله یا تغییر شروط ضمنی آن را بدون اینکه نیازی به رضایت ثالث باشد، شرط کنند. چنانچه ملاحظه می‌شود، مقررات جدید انگلستان در این زمینه شباهت زیادی با مواد مقرر در بازنویسی (دوم) دارد و در واقع تقلیدی از این مقررات است.

۳-۷. امکان استناد به دفاعیات قراردادی در مقابل ثالث

از آن‌رو که حق ثالث ذی‌نفع از قرارداد ناشی می‌شود، از این‌رو محدود به همان دفاعیات قراردادی است. در حقوق آمریکا، این قاعده در بند ۳۰۹ بازنویسی (دوم) منعکس شده و جز در مواردی که اثبات شود، حقی مبرای از هرگونه عذر و بهانه به ثالث اعطا شده باقی خواهد بود.^۱ بنابراین حقوق ذی‌نفع مقید به همان محدودیت‌هایی است که ذاتی هر قراردادی است. در حقوق آلمان مطابق با ماده ۳۳۴ قانون مدنی این کشور، «متعهد می‌تواند از تمام وسایل دفاعی که در نتیجه عقد به او تعلق یافته است در برابر ثالث استفاده کند». البته این حق شامل استفاده از حق تهاتر نمی‌شود (دکتر کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۴۲۶).

در حقوق انگلیس، بنابر بخش (۲) ۳ قانون ۱۹۹۹ «برای متعهد در مقام دفاع از خود یا استناد به تهاتر هر چیزی که واجد شرایط زیر باشد، قابل استفاده است:

الف. ناشی از قرارداد یا در ارتباط با آن بوده و به شرط [تعهد به سود ثالث] ارتباط داشته باشد.

۱. بنابراین اگر طرفین در قرارداد خود تصریح کرده باشند که حقوق قراردادی ثالث محدود به معافیت‌های قراردادی و قانونی نیست، در آن صورت این قید معتبر بوده و طرفین عقد علی‌الاصول نمی‌توانند در مقابل ثالث به همان معاذیری استناد کنند که در مقابل طرف قراردادی خود دارای آن است. البته به نظر می‌رسد که اگر در اثر رویداد حادثه‌ای - از جمله اجبار متعهد به قبول شرط به سود ثالث به طور خاص یا انعقاد قرارداد به‌طور کلی - یکی از ارکان اساسی انعقاد معامله ناپود شود، در آن صورت قید «تبری ثالث از وقایع مربوط به رابطه طرفین قرارداد» بی‌اعتبار بوده و تعهد به سود ثالث با تمسک به قواعد عام حقوق قرارداد باطل خواهد بود.

ب. به نحوی باشد که اگر متعهدله طرح دعوا کند، متعهد بتواند از آن وسایل دفاعی یا تهاثر استفاده کند».

این ماده تمام حقوق دفاعی در برابر متعهدله را در مقابل ادعای حق ثالث نیز قابل استفاده می‌داند (مک‌کندرک، ۲۰۰۰: ۱۴۹). البته به نظر می‌رسد که استناد به تهاثر در برابر ثالث تنها در صورتی میسر است که در رابطه میان متعهد و ثالث دین و طلبی موجود باشد (متعهد از ثالث طلبکار باشد). وگرنه به استنباط از قواعد عام قرارداد نمی‌توان به متعهد اختیار داد تا نسبت به طلبی که از متعهدله قراردادی دارد، در مقابل ثالث ادعای تهاثر کند.

البته دفاع بر مبنای تقلب یا تدلیس متعهدله از سوی متعهد، هیچ‌گونه مسؤولیتی به ذی‌نفع ثالث تحمیل نمی‌کند. همچنین جز در صورت تصریح مغایر در قرارداد، متعهد نمی‌تواند در مقابل ثالث به دفاعیاتی متوسل شود که مختص به رابطه ایشان است (بلوم، ۲۰۰۱: ۶۷۷). مثل اینکه ادعا کند، متعهدله از بابت معامله دیگری مبلغی به او بدهکار است.

۸-۳. یکسانی آثار قرارداد به سود ثالث با قرارداد معمول

سرانجام باید گفت که قرارداد به سود ثالث از حیث تمامی آثار، از جمله مبادله عوضین، مطالبه حقوق و ... همانند سایر عقود است و اساساً دلیلی وجود ندارد که دخالت ثالث آن را تابع قواعد جداگانه‌ای کند. تنها تفاوت - که ماهوی نیست - در این است که به جای تأدیه تمام یا برخی از تعهدات در قبال متعهدله، بر حسب مورد، این امر در مقابل ثالث انجام می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

تحوالاتی که در سیستم‌های مختلف حقوقی روی داده است، مؤید آن است که دیگر نمی‌توان ثالث را که نفعی برای او در قرارداد از سوی طرفین در نظر گرفته شده است، نسبت به عقد «بی‌طرف» محسوب داشت. برخلاف نظر عده‌ای که عبارت «شخص ثالث» را از حیث عدم تأثیر وی در قرارداد دیگران نامناسب دانسته و استفاده از واژه «غیر» را پیشنهاد کرده‌اند، باید معتقد شوید به لحاظ اینکه در بیش‌تر موارد، شخص ثالث رضایت بعدی خود را به قرارداد اعلام می‌دارد و همین امر موجب اکتساب حقوق از سوی او می‌شود، از این رو باید او را با عنوان خاص «طرف ثالث قرارداد» خطاب کرد. زیرا هیچ تحلیلی مناسبت‌تر از این نیست که شخصی که نسبت به قرارداد بیگانه بوده، اما قصد طرفین قرارداد را به سود خود احترام گذاشته و بر آن مهر تأیید زده است در قالب ساختاری خاص، و البته قراردادی، به عنوان ذی‌نفع محسوب شود. با این تحلیل ایرادات زیر مرتفع خواهد بود:

- طرفین قرارداد حق خواهند داشت که قبل از رضای ثالث به قرارداد آن را فسخ یا اقاله کنند. زیرا قرارداد به سود ثالث یا شرط ضمن عقد به نفع او اگرچه از لحظه وقوع توافق میان طرفین قرارداد به وجود می‌آید، اما فعلیت و به تعبیر حقوق کامن‌لا «مکتسب شدن» آن تنها زمانی است که ثالث رضای خود را به آن اعلام دارد. بنابراین تا آخرین لحظه باید به اراده بعدی طرفین عقد اصلی احترام گذاشت و بعد از ابلاغ رضای ثالث یا انجام فعلی در تمسک به قرارداد، این احترام را به نفع ارزشی عادلانه‌تر که عبارت از رضایت شخص به قراردادی که بدون اراده او، اما به سودش، منعقد شده است، کنار گذاشت.

- بعد از اعلام رضای ثالث، خواه به طور صریح یا استنباط متعارف آن از اعمال وی یا متعهد قرارداد، باید برای او حق اجرای مستقیم قرارداد را شناخت. در این وضعیت، ثالث عملاً در موقعیت متعهدله قرار می‌گیرد و دارای همان حقوق و محدودیت‌هایی است که او داراست. حداقل حقوق کامن‌لا (قوانین موضوعه انگلیس و بازنویسی (دوم) حقوق قراردادی آمریکا) در این مورد آن قدر صریح است که نیازی به استدلال اضافی نمی‌ماند.

- پذیرش این نظر، مواردی که تعهد یک طرفه‌ای به سود ثالث قصد می‌شود را به راحتی توجیه می‌کند. چه، توافق دو طرف خصوصیتی ندارد که نتوان برای یک شخص به تنهایی این اختیار را داد که با تصرف در حقوق مالی خود به سود دیگری تعهدی کند و رضایت ثالث برای اعتبار اراده ایقاعی او مورد نیاز نباشد. در واقع آنچه طبق این نظریه ثالث را از قرارداد اصلی جدا می‌کند و به او عنوان «طرف ثالث قرارداد» می‌بخشد، آن است که او به هنگام «تلاقی قصد دو طرف قرارداد یا قصد ایقاعی متعهد به سود او» نقشی در عمل حقوقی ندارد. این امر نافی لزوم رضایت بعدی او برای اعتبار تعهدات انجام‌گرفته به سود او نیست. بنابراین یک نفر به تنهایی می‌تواند به سود ثالث تعهدی کند و ثالث نیز دارای این حق خواهد بود که با پذیرش و اکتساب حقوق راجع به آن از متعهد، اجرای تعهد را مطالبه کند. دقیقاً به همین دلیل که وی در زمان «تلاقی اراده‌ها در عقود و قصد تعهد در ایقاع» حضور نداشته، بنابراین اعمال ارادی طرفین نمی‌تواند تعهدی به او تحمیل کند. اما چنانچه گفته شد، تعهد به سود او با شرایط مذکور قابل پذیرش خواهد بود.

در مورد قراردادهایی که بدون رضایت فعلی ثالث به سود او منعقد می‌شوند و برای اعتبار بعدی آن‌ها نیز نیازی به رضایت ثالث وجود ندارد، این تحلیل در وهله اول با مشکل روبرو می‌شود. برای مثال، در قرارداد بیمه عمر که بنابر عرف بیمه‌ای و قوانین بیمه کشورها نیازی به رضایت

استفاده‌کنندگان از سرمایه بیمه‌ای وجود ندارد، چگونه می‌توان ثالثی را به موجب قرارداد ذی‌نفع شمرد، حال آنکه هیچ نقشی در قرارداد نداشته و رضایت او هم موردنیاز نیست.

گذشته از اینکه این دسته از قراردادها کاملاً استثنائی و محدود هستند. در تحلیل ماهیت آن‌ها نیز باید معتقد شوید که اراده قطعی طرفین بر انتخاب ایشان به‌عنوان ذی‌نفع قرار گرفته و حق تغییر ذی‌نفع تا آخرین لحظات پشتیبان بیمه‌گذار در حالتی است که به هر دلیل از تصمیم ارادی خود منصرف شود. از این رو اگرچه رضایت ثالث در این دسته از قراردادها شرط نیست، اما دو حق استثنائی برای بیمه‌گذار از یک سو و استفاده‌کننده از سوی دیگر شناخته شده است:

- بیمه‌گذار می‌تواند تا آخرین لحظات زندگی یا پایان موعد قراردادی یا انتقال بیمه‌نامه، بر حسب مورد استفاده‌کننده را تغییر داده و شخص دیگری را جایگزین وی کند؛ مگر اینکه در ضمن قرارداد الزام‌آوری استفاده‌کننده را تعیین کرده باشد که در این صورت قابل‌عدول نیست.

- استفاده‌کننده قراردادی نیز می‌تواند قرارداد بیمه عمری را که به سود او منعقد شده، در هر زمانی، از لحظه انعقاد و دوران استمرار آن «رد» کند؛ اگرچه این حق به‌طور صریح در قوانین بیمه به رسمیت شناخته نشده، اما در صورت رد استفاده‌کننده باید فعل او را اعمال اختیاری حقی دانست که بر مبنای قواعد عام حقوق قرارداد و اصول عدالت و انصاف تردیدی در نفوذ آن وجود ندارد.

به‌عنوان آخرین رهیافت باید پذیرفت که شخص ثالث، لزوماً و همیشه خارج از قرارداد نبوده و می‌تواند در مواردی وی را یکی از طرفین قرارداد محسوب داشت که می‌تواند از آثار مستقیم عقد منتفع شود.

منابع

فارسی

- امامی، سیدحسین (۱۳۷۷)، حقوق مدنی، جلد اول، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
- صبری حمد خاطر (۲۰۰۱)، الغير عن العقد، درسه فی النظریه العامه للإلتزام، الطبعة الاولى، عمان: الدار العلمیه الدولیه و دار الثقافه للنشر و التوزیع.
- صادقی، محمود (۱۳۸۳)، تعهد به نفع شخص ثالث در حقوق فرانسه، انگلیس، ایران و فقه امامیه، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.

انگلیسی

- Blum, Brian A. Contracts, Second Edition, New York: Aspen Law & Business 2001.
- Cheshire, Fifoot and Furmston's law of Contract, Twelfth Edition, London: Butterworth 1991.
- Corbin, Arthur L. Corbin on Contracts, One Volume Edition, Minnesota, US: West Publishing Co, 24th Reprinted 1988.
- Elliott, Catherine & Quinn Frances. Contract Law, Third Edition, England: Longman 2001.
- Law Commission; Report No 242, Privity of Contract: Contracts for the Benefit of Third Parties 1996. Available at: www.gov.uk.
- Guest, A. G. Anson's Law of Contract, 26th Edition, Oxford: Clarendon Press 1986.
- Marsh, P.D.V. (1996) Comparative Contract Law, (England, France, and Germany), Hampshire, England: Gower Publishing.
- McKendrick, Ewan. Contract Law, Fourth Edition, England: Macmillan publication 2000.
- Nicholas, Barry (1982). French Law of Contract, London: Butterworth.
- Richard Paul (1999), Law of Contract, Fourth Edition, London: Financial Times & Pitman Publishing.
- Summers D. (1982) 'Third Party Beneficiaries and the Restatement (Second) of Contracts' Cornell Law Review, Volume 67.
- Tiong Min, Yeo. "When do Third Party Right Arise under the Contracts (Rights of Third Parties) Act 1999 (UK)", Singapore Academy of Law journal 2001.
- Upex, Robert (1995), Davies on Contract, Seventh Edition, London: Sweet & Maxwell.
- Willmott, Lindy; Christensen, Sharon & Butler, Des. Contract Law, Oxford University Press 2001.